

زندگی نامه‌ی آلبر کامو



از حزب کمونیست بیرون آمد. از آن پس «گروه تئاتر کار» نام عوض کرد و شد «گروه تئاتر اکیپ»^۸
۱۹۳۸

به دلیل ضعف و بیماری موفق نشد در کنکور استادی دانشگاه شرکت کند. در روزنامه (جمهوری خواه) الجزایر به کار مشغول شد.
۱۹۳۹

کتاب عروسی‌ها را منتشر کرد.
۱۹۴۰

در روزنامه پاری سوار ۹ شروع به کار کرد و به هنگام اشغال فرانسه در سوم دسامبر با فرانسین فور ازدواج کرد.
۱۹۴۱

سفرهای بسیاری به اوران کرد در بیست و یکم فوریه «سه نوشته‌ی پوچ به پایان رسیدند»: کالیگولا، ۱۰، بیگانه و افسانه سیزیف. بعدها کالیگولا کاملاً اصلاح شد.
۱۹۴۲

در ماه ژوئن بیگانه و در اکتبر افسانه سیزیف منتشر می‌شوند.
برای درمان ریوی به ویوآره ۱۱ می‌رود. با همسرش اختلاف پیدا می‌کند و همسرش به الجزایر بر می‌گردد.
۱۹۴۳

مدتی در پاریس می‌ماند و با سارتر آشنا می‌شود.
در ماه نوامبر ویراستار انتشارات گالیمار می‌شود.
۱۹۴۴

به صورت گمنام در روزنامه کومبا ۱۲ مشغول به کار می‌شود. سوء تفاهم ۱۳ و کالیگولا در ماه مه منتشر می‌شوند.
کامو عاشق ماریا کازارس ۱۴ می‌شود که نقش اول را در کالیگولا در تئاتر «ماتورن» ۱۵ بازی می‌کند.
کتاب نامه‌ای به یک دوست آلمانی ۱۶ منتشر می‌شود.
۱۹۴۵

مقالات و نقدهایی در مورد انفجار بمب در هیروشیما و مسایل سیاسی و اجتماعی در کومبا می‌نویسد. کالیگولا در بیست و ششم سپتامبر به صحنه تئاتر می‌رود. دو دختر دوقلو از فرانسین فور به دنیا آمدند.

برای آلبر باز گذاشت.
۱۹۳۰

اولین نشانه‌های بیماری سل باعث می‌شود که دیگر نتواند به فوتبال ادامه دهد.
۱۹۳۲

اولین مقاله ادبی‌اش در مجله جنوب ۴ چاپ می‌شود.
۱۹۳۴

با سیمون هیبه ۵ ازدواج می‌کند. دختر جوانی از خانواده‌ای ثروتمند، جذاب، نامتعادل و معتاد. فقط دو سال با هم زندگی می‌کنند.
۱۹۳۵

لیسانس فلسفه گرفت و وارد حزب کمونیست شد.
۱۹۳۶

«گروه تئاتر کار» ۶ را بنیان گذاشت. به اروپای مرکزی سفر کرد. به دلیل جدایی‌اش از سیمون دوران بدی را گذراند.
۱۹۳۷

اولین کتابش منتشر شد. پشت و رو ۷. به ایتالیا سفر کرد و به شدت مجذوب شاهکارهای نقاشی ایتالیایی شد.

۱۹۱۳

آلبر کامو در هفتم نوامبر در موندوی ۱ الجزایر متولد شد. او دومین پسر لوسین کامو و کاترین اسپانیایی‌الاصل بود.
۱۹۱۴

در یازدهم اکتبر لوسین کامو در جنگ مارن ۲، بعد از اینکه زخم شدیدی برداشت، فوت کرد. بیوه او بالا جبار به کار در خانه مردم تن در داد تا بتواند از بچه‌هایش نگهداری کند.
۱۹۲۳

معلم مدرسه او لویی ژرمن ۳ حاضر می‌شود به رایگان به او درس خصوصی دهد تا او بتواند در امتحانات گرفتن بورس برای تحصیل در دبیرستان و دانشگاه موفق شود. که موفق می‌شود.
۱۹۲۵-۲۸

به ورزش فوتبال علاقمند می‌شود. دروازه بان می‌شود. تابستان‌ها برای گذران زندگی کار می‌کند.
۱۹۲۹

شوهر خواهر کاترین کتاب‌خوان و قصاب بود. آدم جالبی بود که در کتابخانه‌اش را

Foot Notes

- 1-Mondovi
- 2-Marne
- 3-Louis Germain
- 4-Sud
- 5-Simone Hie
- 6-Le Theatre du Travail
- 7-L, Envers et l,Endroit
- 8-Le theatre de l,Equipe
- 9-Paris Soir
- 10-Caligula
- 11-Vivarais
- 12-Combat
- 13-Le Malentendu
- 14-Maria Casares
- 15-Mathurins
- 16-Lettreaun Ami Allemand
- 17-Rene Char
- 18-La Peste
- 19-Liberation
- 20-Les Justes
- 21-Hebertot
- 22-L Homme Revolte
- 23-Wagram
- 24-Les Temps Modernes
- 25-Francis Jeanson
- 26-Mutualite
- 27-L Ete
- 28-Dino Buzzati
- 29-La Bruyere
- 30-L Express
- 31-Roger Martin du gard
- 32-Jean Jaques Servan Schreiber
- 33-La Chute
- 34-L Exil et le Royaume
- 35-Chevalier d Olmedo
- 36-Lope de Vega
- 37-Angers
- 38-Reflexion sur Peine Capitale
- 39-Arthur Koestler
- 40-Michel Gallimard
- 41-Lourmarin
- 42-Antoine
- 43-Le Premier homme

مارس در تأثیر لایرویر ۲۹ روی صحنه رفت. در آوریل - مه اولین سفارش را به یونان کرد. و در آتن در مورد آینده تراژدی سخنرانی کرد. از شانزدهم ماه مه با مجله اکسپرس ۳۰ همکاری کرد. در ماه اکتبر دوره کامل آثار روزه مارتن دوگارد ۳۱ در انتشارات پلیاد چاپ شد که کامو مقدمه آن را نوشته بود.

۱۹۵۶

با سردبیر مجله اکسپرس ژان ژاک سروان شرایبر ۳۲ در مورد سیاست الجزایر اختلاف پیدا کرد و از آنجا بیرون آمد. در ماه مه سقوط ۳۳ منتشر شد. رکویسم برای یک راهبه نوشته ویلیام فاکتور را برای تأثیر تنظیم کرد و در بیستم سپتامبر آن را بر صحنه تأثیر ماتورن برد.

۱۹۵۷

در ماه مارس جلای وطن و وطن ۳۴ منتشر شد.

«شوالیه‌ی اولمدو» ۳۵ از لویه د و گارد ۳۶ را برای تأثیر تنظیم کرد که در بیست و یکم ژانویه در فستیوال آنژ ۳۷ اجرا شد.

در پاییز واکنشی بر اعدام ۳۸ با همکاری آرتور کوستلر ۳۹ منتشر شد.

در شانزدهم اکتبر برنده جایزه نوبل ادبیات شد و در ماه دسامبر برای دریافت آن به استلهم رفت.

۱۹۵۸

انتشار سخنرانی در سوئد. که آن را به معلمش لویی ژرمن اهدا کرد. کتاب پشت و رو با مقدمه‌ای جدید از نو منتشر شد.

با ماریا کازارس و میشل گالیمار ۴۰ و همسرش ژانین به یونان سفر کرد. در ماه سپتامبر خانه‌ای در لورمارن ۴۱ خرید که در آن دوستش رنه شار زندگی می‌کرد.

۱۹۵۹

تسخیرشدگان داستایفسکی را برای تأثیر تنظیم کرد و در سی‌ام ژانویه آن را به روی صحنه تأثیر آن‌توان ۴۲ برد. بیشتر اوقات سال را در خانه‌اش در لورمارن گذراند.

۱۹۶۰

در چهارم ژانویه ماشین میشل گالیمار که او را از لورمارن به پاریس بر می‌گرداند، از جاده منحرف شد. کامو درجا کشته شد. میشل گالیمار چند روز بعد فوت کرد.

در کیف دستی کامو دست‌نویس رمان مرد اول ۴۳ یافت شد، که یک زندگی‌نامه ناتمام بود.

این کتاب در سال ۱۹۹۴ منتشر شد. ■

۱۹۴۶

از ماه مارس تا ماه ژوئن را در آمریکا می‌گذرانند. و بعد به ایالت کبک در کانادا می‌رود. با رنه‌شار ۱۷ دوست می‌شود.

۱۹۴۷

در ماه ژوئن طاعون ۱۸ منتشر می‌شود که موفقیت چشمگیری پیدا می‌کند. سوم ژوئن از روزنامه کومبا بیرون می‌آید.

۱۹۴۸

از ماه آوریل تا ماه اکتبر با سردبیر لیبراسیون ۱۹ به مشاجره قلمی می‌پردازد. سردبیر، مقالات او در مورد راه سوم «از کاپیتالیسم تا کمونیسم» و هم‌چنین جبهه‌گیری «اخلاقی» او را در «حکومت نظامی» به سخره گرفته بود.

۱۹۴۹

از اواخر ژوئن تا اواخر اوت یک دوره سخنرانی در آمریکای جنوبی برگزار کرد. در بازگشت وضعیت سلامت جسمانی او به هم ریخت. و در روز افتتاح عادل‌ها ۲۰ که در تأثیر «ابرتو» ۲۱ به صحنه می‌رفت، به شدت بیمار بود.

۱۹۵۱

بخش‌هایی از آدم شورشی ۲۲ در ماه نوامبر چاپ شد.

۱۹۵۲

در بیست و دوم فوریه در کنار سارتر در سالن واگرام ۲۳ پاریس بر ضد اعدام‌های رؤسای سندیکاهای اسپانیا توسط فرانکو سخنرانی کرد.

در ماه مه در روزنامه اعصار جدید ۲۴ که سارتر مدیریت آن را به عهده داشت، مقاله‌ای در مورد آدم شورشی با امضای فرانسیس ژانسون ۲۵ نشر شد که کامو را مورد حمله قرار داده بود. کامو برای مدیریت مجله جوانی‌های فرستاد که سارتر هم طی‌نامه‌ای در شماره ماه اوت این مجله، جواب او را داد. و این باعث شد تا دوستی آن دو برای همیشه از دست برود.

۱۹۵۳

در هفدهم ماه نوامبر در سالن «موتوالیته» ۲۶ پاریس در مخالفت با سرکوب شورشی‌های کارگران برلن شرقی سخنرانی کرد. طرح اولیه مرد اول را پی‌ریزی کرد.

۱۹۵۴

در بهار تابستان ۲۷ چاپ شد که تلخیصی بود از نوشته‌های پیشین او. از بیماری عصبی همسرش به شدت ناراحت شد و دیگر قادر به نوشتن نبود. در اول نوامبر جنگ الجزایر شروع شد.

۱۹۵۵

«یک مورد جالب» که برداشتی از یکی از داستان‌های دینو بوتزاتی ۲۸ بود در دوازدهم



آلبر کامو



کیومرث منشی زاده

به انزوا محکوم کرد. البته آقای سارتر و آقای کامو کمتر به فلسفه‌ی اگزیستانس و آن چه که هایدگر و کر که گور دقیقاً به آن پرداخته‌اند به اگزیستانسیالیسم پرداخته‌اند. ولی از آن‌جا که زبان فرانسه نسبت به زبان آلمانی انعطاف‌پذیرتر است بهتر از عهده‌ی پرداختن به ادبیات اگزیستانسیالیستیک برآمده است. چرا که نمی‌شود گفت که آن چنان که نوشته‌های همینگوی با نوشته‌های هرمان ملوین و گوته اختلاف نحوه دارند چرا که در آلمان میان آثار بزرگان اختلاف نحوه نیست حتا اگر اختلاف نحوه هم باشد. (مگر میان شعرهای متنی و ابونواس اهوازی اختلاف نحوه وجود دارد). چرا که در آلمانی و عربی جمله نمی‌تواند بلیغ باشد اگر صحیح نبوده باشد در حالی که در انگلیسی چنین است و کیست نداند که در فارسی چنین نیست. چرا که استاد سخن به قول حافظ جمله ناصحیح نوشته است که بسیار بلیغ است و اگر جمهور ادبای ما او را افصح المتکلمین می‌دانند وی خود را ابلیغ البلیغ می‌داند که فی الواقع چنین است. چرا که او خود سخن را از زمین به آسمان برده است. (اگر قبول کنیم که همشهری او سخن را از آسمان به زمین آورده است) باری سعدی روی دستور زبان پا گذاشته است و چنان زیبا سخن را به آسمان برده است که اگر بخواهیم آن را بینم کلاه از سرمان میفتد. به هر حال ادب (و بگذار باز هم بگویند ادبیات که توهینی است به ادب و شامل ادب و مدب می‌شود که سبزی چیزی است که سبز است و سبز می‌شود مثل نعنای و تره و امثالهما در حالی که سبزیجات تربچه نقلی را هم شامل می‌شود که نه تنها سبز نیست بلکه قرمز است).

داشتم می‌گفتم که ادب هم مشکلات خود را دارد مثلاً هیچ‌کس نمی‌تواند چندان ندانم کار باشد که «مرد پیر و دریا» را بنویسد در حالی که داستان موبی‌دیک هرمان ملویل را خوانده باشد (بگذار که دیگران مرد پیر و دریا را حلوا، حلوا کنند) و بگذار که کتاب «مستطاب غریبه» در ایران بیگانه ترجمه بشود مورد بی‌مهری عده‌ی قرار بگیرد چرا که آن‌ها همان‌هایی هستند که نظریه‌ی لیدی فالکلند مبنی بر قانون موقعیت را بر نمی‌تابند. آقای سارتر در مورد کامو در قیاس با کافکا می‌گوید: «دید آقای کامو زمینی است و به نظر می‌رسد که همین است اهمیت کامو بودن.» ■

که زیر زبان می‌گذارند کم‌تر از ۳۴ درجه‌ی مدرج نیست و این بدان مفهوم است که چه حرارت بدن انسان ۳۲/۵ درجه باشد و چه ۷ درجه تفاوت ندارد. چرا که مرده مرده است و اهمیتی ندارد که حرارت بدنش چه قدر باشد. از آن‌جا اولین وظیفه‌ی حیاتی انسان نگاه‌داشتن حرارت بدن خود در ۳۷ درجه است به خاطر مبارزه با تعلیل درجه‌ی حرارت در مدارهای نزدیک به قطبین، تنه حجم بیش‌تری را اشغال کرده است (به نسبت دست و پا) و به همین علت است که آفریقای‌ها دست و پای بلند و تنه‌ی کوتاه و اسکیمویی‌ها دست و پای کوتاه و تنه‌ی بلند دارند. علاوه بر این حیات انسان‌ها هم تابعی است از محیط زیست کما این که هر قدر از استوا به طرف قطب پیش برویم ذهن انسان‌ها لخت‌تر و سردتر می‌شود و به همین علت ادب رئالیستیک هر قدر از قطبین به طرف استوا بیاییم به سوی سوررئالیسم میل می‌کند و مگر جز این است که داستایوسکی، چخوف، چپردین بچه‌های سرزمین‌های یخ‌زده هستند و لونیکیس بنوکل، سالوادور دالی، فدریکو گارسیا لورکا پدران سوررئالیسم‌اند و تازه کسی هم که بنیادگذار سوررئالیسم است مردی است به نام مارکی موساد که لغت سادیسیم را از اسم او گرفته‌اند که در آزار زنان تردید نمی‌کرد که او هم چشمان تیره داشت نه مثل اندرسن که چشمانی خاکستری داشت و آزار بچه‌ها را دوست نمی‌داشت و برای آن‌ها می‌نوشت به هر حال کامو، فرانسوی محض نیست و طبیعی است که کسی که خون الجزایری در رگ‌هایش جولان می‌زند با کسی که مثل ژول ورن خون فرانسوی در رگ‌هایش جریان دارد و در نانت به دنیا آمده و آثار علمی تخیلی می‌نویسد تفاوت داشته باشد. هم‌چنان که ژول ورن هم با مارسل پانیول که در جنوبی‌های فرانسه زندگی کرده و فرانسه را با لهجه‌ی مارسی‌ای‌ها می‌نویسد تفاوت دارد. علاوه بر مکان زیست باید به زمان زیست آقای کامو هم توجه کرد. او بچه‌ای است که آثار و عواقب دو جنگ جهانی را تجربه کرده است. اگزیستانسیالیسم بعد از سختی‌ها و شکست‌های همه‌ی ملت‌هایی که در جنگ شرکت کردند به وجود آمد (راستی مگر ملت غالب کمتر از ملت مغلوب رنج می‌کشد) و چرا نگوییم که دقیقاً به همان علت عرفان در ایران بعد از حمله‌ی چنگیز ملت ما را

آلبر کامو نویسنده‌ی است الجزایری تبار که به زبان فرانسه می‌نویسد، بنابراین نمی‌توان پنداشت که او فرانسوی است. گاندی درباره رادها کریشنون که رئیس‌جمهوری هندوستان و استاد سابق دانشگاه کمبریج بوده گفته است که رادها کریشنون انگلیسی فکر می‌کند و این کنایه‌ی بی‌است از هندی فکر نکردن او. در این که آلبر کامو فرانسه را خوب می‌نویسد شک نیست، در حالی که نباید فکر کنیم که کمی عربی فکر نمی‌کند. بنابراین آلبر کامو نویسنده‌ی فرانسوی به معنای اخص نیست. می‌دانیم که فرانسه زبان غالب در آفریقا است. هم‌چنان که انگلیسی زبان غالب در آسیا. ادبای فرانسه ژورس را سلطان فصاحت نمی‌دانند.

دقیقاً به همان علت که آناتول فرانس را سلطان بلاغت می‌دانند. گفته شده است که بالزاک نثر خوبی نداشته است و ادبای روس گفته‌اند که تورگنیف روسی را عالی می‌نویسد. در حالی که تورگنیف در هنگام مرگ تولستوی دست او را در دست گرفت و سرش را خم کرد و گفت «آقای تولستوی به خاطر ادبیات روس خواهش می‌کنم نمیرید» بی‌شک رنگ است که مایه‌ی نقاشی است و کلمه سرمایه. هر چه که سفیدی‌های کاغذ را سیاه می‌کند.

باری ذهن آلبر کامو ملتقای فکر عرب و فکر فرانسوی است و درک دقیق این دقیقه اهمیتی در خور دارد. انسان با همه‌ی عظمتی که برای خودش قائل است در مقابل عظمت همین کره‌ی پرت و غریب کوچولو که زمینش می‌نایم نه عظیم است و نه قوی، بلکه انسان‌ها مثل موم در دست طبیعت اطراف خود ضعیف هستند و بسته به این است که در کجای این سیاره به دنیا آمده و زندگی می‌کنند. روحیاتی متغیر دارند. هر چه از استوا به طرف قطبین پیش برویم همان‌طور که رنگ چشم از سیاهی به میشی و از میشی به قهوه‌ای و از قهوه‌ای به طلایی و از طلایی به سبز و از سبز به آبی و از آبی به خاکستری و از خاکستری به ... میل می‌کند روحیات و جسمیاتش هم تفاوت می‌کند. هر قدر که از استوا به طرف قطبین پیش برویم از طول دست و پا کاسته و به طول تنه اضافه می‌شود. چرا که بیش‌ترین قسمت از غذایی که می‌خوریم صرف نگاه‌داشتن انسان در ۳۷ درجه حرارت می‌شود و عجیباً که انسان فقط ۳ درجه فرصت زندگی کردن دارد. چرا، همان‌طور که می‌دانیم ترمومتری